

به نام خداوند بخشنده و مهربان

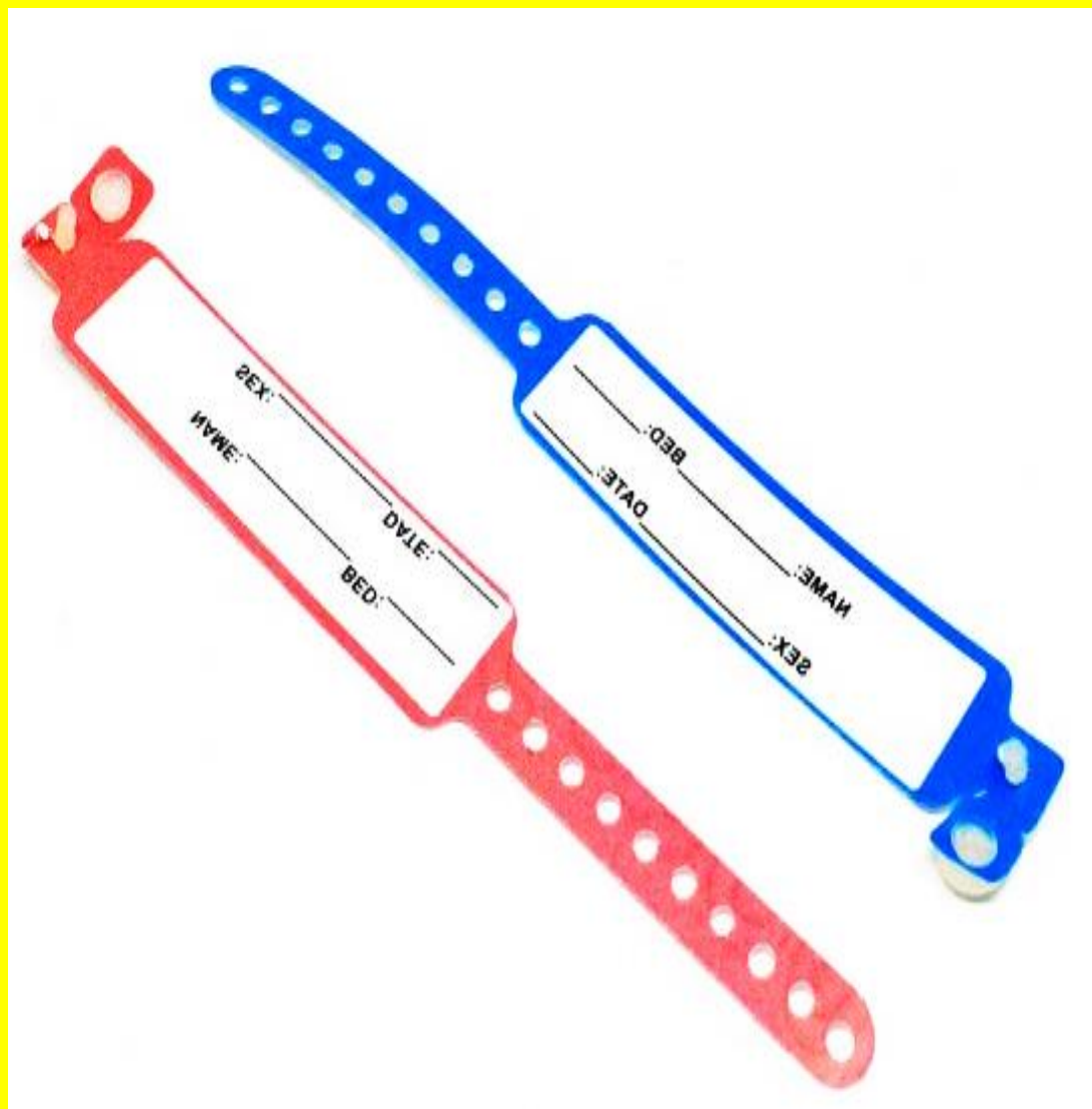
**مطالعات اجتماعی**

**من به دنیا آمدم**

پایه سوم دبستان

دبستان غیردولتی دخترانه ی علوی

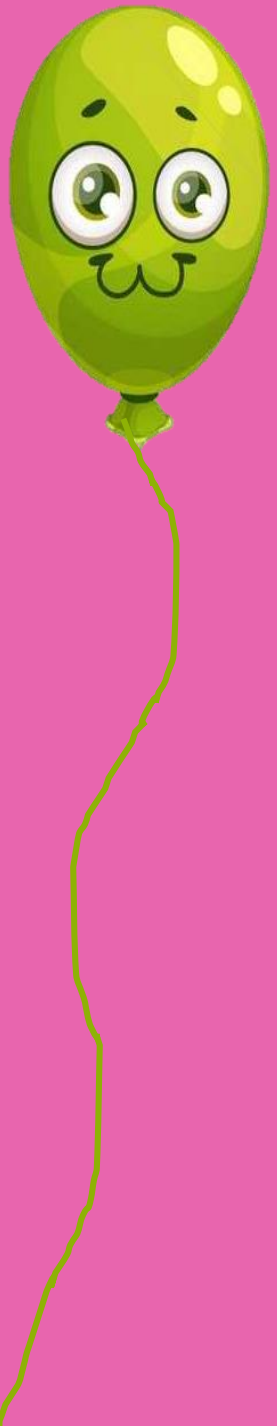




نواری که مشخصات  
نوزادان را در آن می نویسند  
و به مچ دست آنها می بندند.







اثر کف پای

نوزادان



# شناسنامه



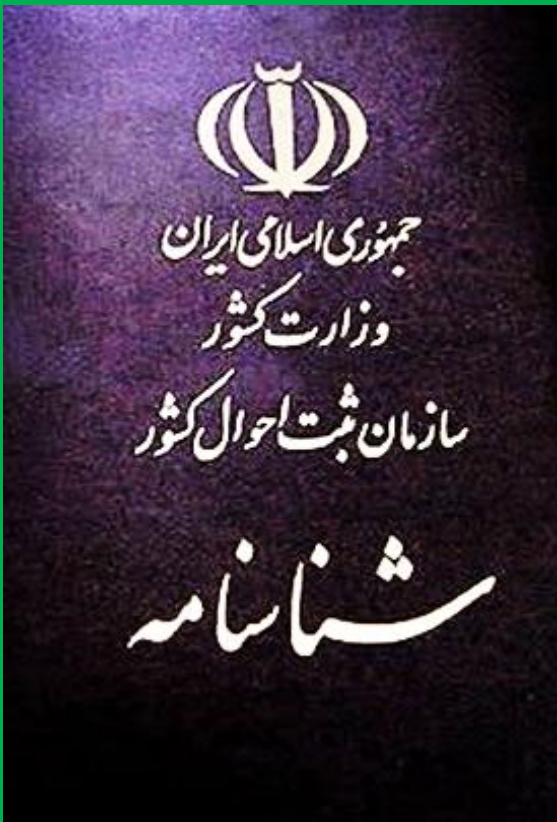
جمهوری اسلامی ایران  
سازمان ثبت احوال کشور  
شناسنامه  
وزارت کشور

شناسنامه بهیت شهادت برای خداتحوق خود آذین کف درای کنین  
از زمان یا آنگه شناسنامه به عنوان دویس یا وثیقه جدا خود رای فرمایید  
مشخصات شناسنامه ای خود را به خاطر سپارید آذ موقع ضرورت و شترسی به سواقی سبب نما آسانتر کرد  
از پانده و شناسنامه درخواست می شود آن را به یکی از ادارات ثبت احوال تحویل داد و به اصدوق بهیت ثبت احوال

**المثنی**

شماره  
نام آقای  
نام خانوادگی  
تولد  
شماره شناسنامه  
محل تولد  
محل حال  
تاریخ تولد  
محل حال  
محل تولد

محل تولد	محل حال	نام	شماره شناسنامه	تاریخ تولد



من امروز به دنیا پا گذاشتم، در حالی که گریه می کردم. خانم پرستار پایم را گرفت، جوهری کرد و روی یک کاغذ فشار داد تا با نوزاد دیگری عوض نشوم. پرستار هم دور دستم یک نوار بست که روی آن نوشته بود:

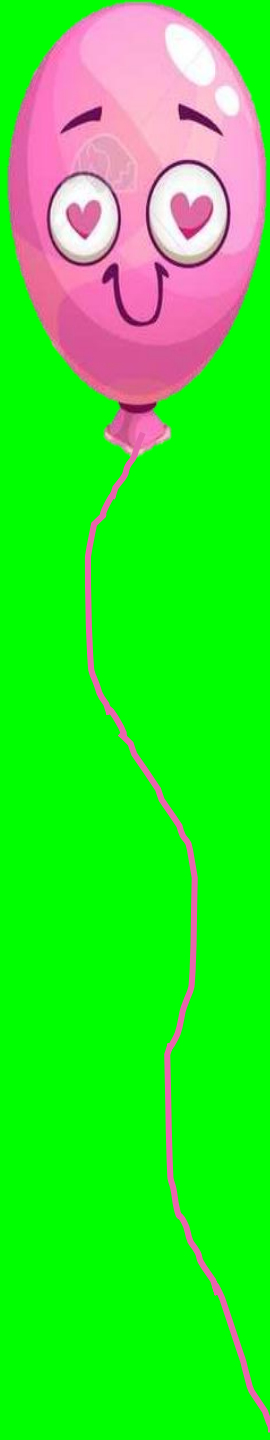
نام خانوادگی: کاظمی      نام مادر: فاطمه      قد: ۱۵ سانتی متر

جنسیت: پسر      وزن: ۳ کیلوگرم

فکر می کنم، حتماً پدر و مادرم از دیدن کف پایم خیلی خوشحال شدند. چون همان کف پا نشان می داد که من بچه‌ی آنها هستم.

اولین بار که مرا توی بغل مادرم گذاشتند، چشم‌هایم بسته و دهانم باز بود. دائم سرم را به این طرف و آن طرف می چرخاندم. ماما مرا به سینه‌اش فشار داد و گفت:

کوچولوی من، خدا را شکر می کنم که تو را به ما داد. به خانواده‌ی ما خوش آمدی!



بعد ادامه داد: چشم‌هایت را باز کن! نمی‌خواهی مادر را ببینی؟

پرستاری که مرا آورده بود گفت: نوزادها تا دوماهگی درست نمی‌بینند ولی صداها را خوب می‌شنوند.

مرا از بیمارستان به جایی بردند که اسمش خانه بود. در خانه، یک نفر با دیدن من جیغ کشید و بالا و پایین پرید که فکر کنم اسمش «خواهرجان» بود. او لب‌هایش را روی صورتم چسباند و آن قدر فشار داد که این بار من جیغ کشیدم. می‌خواست مرا بغل کند که بابا به او گفت: مواظب سرش باش! نمی‌تواند سرش را نگه دارد. دستت را بگذار زیر گردن بچه! آن وقت فهمیدم که اسم من بچه است! چند روز بعد ...

بابا از راه آمد و با خوشحالی گفت: برای حمید شناسنامه گرفتم. برادر جان گفت: بابا چرا برای من نگرفتی؟ بعد پرید و آن را از دست پدر گرفت و گفت: ببینم، شناسنامه چه شکلی است؟ مادر جان گفت: بیا ببین، تو خودت هم شناسنامه داری. مواظب باش کثیفش نکنی. خواهرجان پرسید: شناسنامه به چه دردی می‌خورد؟





بابا جواب داد: شناسنامه‌ی هرکس نشان می‌دهد که او کیست و از کدام خانواده است. شناسنامه، همچنین نشان می‌دهد که ما ایرانی هستیم. بعدها، برای خیلی کارها مانند ثبت‌نام در مدرسه، گرفتن دفترچه‌ی بهداشتی، ازدواج و کار از شناسنامه استفاده می‌کنیم. برای همین باید در نگهداری آن دقت کنیم.

مادر جان گفت: یادت باشد برای حمید از تأمین اجتماعی، دفترچه‌ی بیمه هم بگیری. اگر خدای نکرده حمید بیمار بشود، به این دفترچه نیاز داریم.

### جست‌وجو کنید، بنویسید



### برگه‌ی ۱

۱- به کمک پدر یا مادر، شناسنامه‌تان را مشاهده کنید و مشخصات خودتان را بنویسید.

نام: نام خانوادگی:

نام پدر: نام مادر:

تاریخ تولد: روز: ماه: سال:

شماره‌ی ملی: محل تولد: محل صدور شناسنامه:

۲- رونوشت صفحه‌ی اول شناسنامه‌ی خود را به کلاس بیاورید و به معلم نشان دهید.

۳- از بزرگ‌ترها بپرسید دفترچه‌ی بیمه‌ی تأمین اجتماعی چیست و چه فایده‌ای دارد.

۴- آیا شما هم دفترچه‌ی بیمه دارید؟